

# نقش نهاد دانشگاه

## در جامعه نوین

رضا منصوری

دانشگاه صنعتی شریف، دانشکده فیزیک

در این مقاله ابتدا تعریف دانشگاه در سنت اروپایی مرور می شود و سپس، به تحولات اخیر در کشورهای صنعتی دنیا - به خصوص پس از فروپاشی بلوک شرق - و تأثیرات آن بر مفهوم و نقش اجتماعی نهاد دانشگاه پرداخته می شود. سرانجام، پس از نگاهی به تاریخچه کوتاه آموزش عالی در ایران، مشکلات رشد کمی آموزش عالی از انقلاب مطرح و راه های مهار کردن آن بررسی می شود.

### 1- درآمد

تحولات اخیر دنیا، کشورهای صنعتی و نیز کشورهای در حال رشد را به تأمل و بازنگری در نظام آموزش عالی خود واداشته است. این تحولات تا بدان حد عمیق است که یکی از سیاستمداران ایالات متحده، جهان را آستان چهار انقلاب می داند<sup>1</sup>: انقلاب سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیکی. وی می گوید که امریکایی ها باید جامعه خود را برای این انقلاب ها آماده سازند تا با شناخت آنها چهارچوبی برای هدایت آینده فراهم شود. اوضاع سیاسی جهان دگرگون شده است: اقتصادهای ملی

■ بگوئیم با توان علمی و فنی خود جامعه را به طور عام و سیاستمداران و صاحبان صنایع را به طور خاص متقاعد کنیم که با کیفیت بودن کارهای علمی و فنی، راه اصلی نجات اقتصادی و حتی سیاسی و نظامی کشور است و ارزش دارد که برای ایجاد آن سرمایه گذاری کلان شود.

به اقتصادهای جهانی تبدیلی شده است: به هنگام تغییرهای اساسی فرهنگی لازم است مردم نوعی بنیادهای اخلاقی داشته باشند تا بتوانند با تکیه بر آنها تغییرهای آینده را تحمل کنند و سرانجام اینکه تغییرهای تکنولوژیکی می تواند رویای بشر را به واقعیت تبدیل کند. آیا ما ایرانیان برای مواجهه با این تحولات عمیق آمادگی داریم؟

آموزش عالی در ایران سنت ندارد. ما دانشگاه جندیشاپور را قبل از اسلام<sup>2</sup>، مدارس دینی را از قرن های اولیه هجری و نظامیه را از قرن پنجم هجری داشته ایم و حوزه علمیه قم هم کمتر از 200 سال قدمت دارد.

دارالفنون 140 سال پیش تأسیس و سپس تعطیل شد. دانشگاه تهران اخیراً شصت ساله شد، که البته بحران هایی ناشی از پیری از خود نشان می دهد. در این میان تنها حوزه های علمیه ریشه دوانیده و سنت ایجاد کرده اند. ولی مدارس هیچ گاه به صورت دانشگاه های امروزی رشد نکرده اند. و تحصیل علوم غیر دینی تبدیل به یک سنت نشده و نابارور مانده است. در مقابل، سنت مدرسه ها و نظامیه ها به اروپا منتقل شد و در آنجا سنت زبانی مدارس علمی و دانشگاه های امروزی را بنیان نهاد<sup>3</sup>.



دارالفنون و دانشگاه تهران کپی مستقیم از روی الگوهای اروپایی بودند؛ حتی در مورد دارالفنون به نظر می‌رسد که کپی با واسطه از روی دارالفنون نهادی ایجاد می‌شود - شاید کپی از نهادی بیگانه - کمی رشد می‌یابد، اما واقعاً نمی‌شود و به تعتیلی یا ابتذال کشیده می‌شود. سپس نهادی دیگر و کپی دیگر از روی مدلی پیشرفته‌تر بیگانه ایجاد و تاریخ تکرار می‌شود. این خصلت را حتی در محصولات صنعتی نیز می‌توان دید؛ پیکان و صنعت خودرو سازی نمونه بارز این بنیان‌های بارور نشده است.

دارالفنون، اولین نمونه نهاد آموزش عالی در ایران، نه تنها رشد نکرد، بلکه تعطیل شد. ما ایرانیان حتی به فکر حفظ ساختمان آن هم نبوده ایم. کپی بعدی دانشگاه تهران بود که به همت دلسوختگانی چون دکتر حسابی تأسیس شد. به هنگام تأسیس دانشگاه، جو غالب دوران به قدری دور از پیشرفتهای زمانه بود که سیاستمداران تنها با این استدلال متقاعد شدند که با ترتیبیت معل در دانشگاه، دیگر لازم نیست دولت معلم

استانبول بوده است. در هر صورت این نهادها به سنت مدارس ما وصل نشده است، به ظاهر این گونه تحولات در ایران نوعی است.

خارجی بیاورد و برای پرداخت حقوق آنها مشکل مالی داشته باشد. این استدلال، اساس روند متقاعد سازی سیاستگذاران علمی ما را در اوایل قرن حاضر تشکیل داده است. روشنی امر به حدی است که احتیاج به توضیح ندارد. همین استدلال ناآشکار به طور خزنده سیاست این دانشگاه را تا به امروز تعیین کرده است. این که این دانشگاه به یک مرکز پژوهشی عظیم و با کیفیت تبدیل نشده است و نیز ریشه بحرانهای این دانشگاه را باید در این تفکر ساده اندیشانه آغازین جستجو کرد.

دانشگاههای دیگر ما - جزء چند استثنا - همین راه را رفته اند و به همین دلیل دانشگاههای ما هیچ گاه جایگاه طبیعی خود را در جامعه نیافته اند. هیچ گاه جایگاهی برای شکوفایی استعدادها نشده اند.<sup>4</sup> و چه بسا استعدادهایی که در این میان نابود شده است. مدرسان

دانشگاه‌های ما نقش خود را در «برکشیدن» استعداد‌های جوان ندیده‌اند، بلکه عمدتاً حضور و مدارک دکتری خود را به رخ جوانان کشیده‌اند و با آن فخر فروخته‌اند. منت‌های آمال آنها داشتن مدرک دکتری بوده است و نه شروع یک دورخ پژوهشگری و مدرسی (کلمه فارغ‌التحصیل هم شاهی بر این مدعا است). فاصله خود و جامعه خود را با کشورهای صنعتی به قدری زیاد می‌دیده‌اند که باور نداشته‌اند که نسل‌های بعد نیز بتوانند عقب ماندگی را جبران کنند؛ به مانند کوهنوردی بودند که چون به نیمه راه قله رسیده‌بودن و در دیگران توان رسیدن به همان نقطه را نمی‌دیدند به خود می‌بالیدند و یا نگران حیثیت اجتماعی خود بودند و مانع می‌شدند که دیگران بالاتر بروند. اینگونه است که دانشگاه‌های ما به یک بیماری مزمن گرفتارند و هنوز نتوانسته‌اند از این ورطه خلاصی یابند. رشد سریع کمی آموزش عالی پس از انقلاب، به خصوص در ده سال اخیر، این مشکلات را افزایش داده است؛ گرچه تأسیس برخی از مقاطع دکتری نویدهای جدید آفریده است اما

هنوز تفکری عمیق در پس تأسیس یا وجود مراکز آموزش عالی ما دیده نمی‌شود.

■ متأسفانه به نظر می‌رسد هیچ یک از سیاستگذاران آموزش عالی کشورمان غم کیفیت را نمی‌خورد و کیفیت آموزش عالی را گاهی به حدی دست کم می‌گیرند که به فروختن مدرک دانشگاهی شباهت دارد.

■ اگر به دلایل سیاسی نمی‌توان تغییر اساسی در سیاست رشد کمی آموزش عالی داد، دست کم بخشی از بودجه را برای افزایش کیفی چند مرکز کیفی نمونه صرف کنند.

## 2- سنت کلاسیک دانشگاهی در

### آلمان و کشورهای آلمانی زبان

دانشگاه‌های آلمانی زبان، سنت مشهوری دارند که با اصلاحات «نوهومانیستی» - به خصوص آنچه با نام «ویل هلم فون هونبولت» همراه است، ارتباط دارد. وی به هنگام تأسیس دانشگاه برلین در ابتدای قرن نوزدهم، اصولی را برای دانشگاه فرمول بندی کرد که تا همین اواخر در سرنوشت دانشگاه‌ها تعیین کننده بودند. این اصول عبارتند از:

1- آزادی آموزش و آموختن برای استاد و دانشجو.

2- اتحاد پژوهش و آموزش.

3- فرهیختگی از طریق علم، تا دانشجو هر چه بیشتر به تحقیق نزدیک شود و آموزش به طریق سنت متعارف نباشد.

این اصول تأثیر عمیقی در اداره امور دانشگاهها گذاشتند؛ از جمله اینکه دانشگاهها با وجود وابستگی به دولت، تا حد زیادی در اداره خود مختار بودند. اداره دانشگاه در دست استادهاى کرسی دار بود؛ به همین دلیل در انقلابهای دانشجویی دهه 1960، یکی از شعارها این بود که ما «دانشگاه کرسی دارها» را نمی خواهیم. علاوه بر این، تأکیدی جدی وجود داشت بر این امر که پژوهش باید از منافع بی واسطه گروه های اجتماعی و نیز آموزش دانشگاهی از آموزش دبیرستانی و منافع شغلی مستقل باشد.

اصول همبولتی بعد از جنگ جهانی اول و دوم همچنان اعتبار خود را حفظ کرد و دانشگاههای آلمانی بر همین مبنی بازسازی شدند. تنها دورانی که قدری از این اصول انحراف حاصل شد، دورانی

بود که نازیها حاکم شدند و سیاست عقیدتی خود را بر دانشگاهها تحمیل کردند. این انحرافها بعد از جنگ جهانی دوم جبران شد.

دانشگاه، به صورت کلاسیک آن در اروپا، متحد به تربیت قشر نخبگان جامعه بود و غم تقاضای قشر عظیم توده های ملت ها را نداشت. شاید به همین دلیل در کشورهای آلمانی زبان «مدارس عالی مردمی» به وفور تأسیس شد و بزرگان علم چون هایزنبرگ در آنها به تدریس علوم به زبان ساده، برای مردم عادی علاقمند پرداختند. همین مسأله و نیز انقلابهای دانشجویی 1960 در اروپا، دولتها را برآن داشت که دانشگاهها را از نو تعریف کنند و برای آن اهداف و وظایف جدیدی تعیین کنند. همین امر انگیزه شورای بین المللی برای توسعه آموزش (ICED) شد تا در سال 1972 مطالعه ای در مورد نظامهای آموزشی کشورهای مختلف را شروع کند. اولین مجموعه مقالات در این زمینه تحت عنوان «آموزش عالی، از خود مختاری تا سیستمها» منتشر شد.<sup>5</sup> و سپس دوازده کتاب هر یک در مورد

نظام آموزشی یک کشور، در طول سه سال منتشر شد. در سالهای اخیر، تحولات سیاسی و تکنولوژیکی، بازنگری عمیق تر و سریع تری را الزام آور کرده است. پایان جنگ سرد، جهانی شدن اقتصاد و تأثیر تکنولوژی عالی در زندگی روزمره، دانشگاههای سراسر دنیا را به طرف همسویی و هماهنگی بیشتر سوق می دهد. آنچه مسلم است، امروز دانشگاهها نمی توانند مستقل از نیاز اجتماع و فرصتهای شغلی برنامه ریزی شوند؛ تا آنجایی که بعضی معتقدند سیاستگذاری علمی دیگر در مورد علم صحبت نمی کند، بلکه اصولاً به رشد اقتصادی، ایجاد مشاغل و توسعه صنعتی مربوط می شود<sup>6</sup> در این میان، بحث در مورد آزادی عمل زیاد و امکان وسیع در تألیف اهداف و وظایف، در کشورهای مختلف، هنوز ادامه دارد.

### 3- تحولات اخیر در آموزش عالی دنیا

شهر برلین - که زمانی در آن وین هلم فون هومبولت اصول دانشگاهی را بیان کرد - از قضای روزگار، در تحولات جدید دانشگاهی نیز نقش

اساسی داشته است. با فرو روختن دیوار برلین در سال 1989، پایان جنگ سرد اعلام شد؛ این امر هر شک دیگری را برای بازنگری به اصول دانشگاهی برطرف کرد. با از میان رفتن انگیزه سیاسی و نظامی برای هزینه کردن بودجه تحقیقات، لازم بود دانشگاه، تحقیق، و اهداف سرمایه گذاری برای هر یک، دوباره تعریف شود. موج شکستن دیوار برلین و پایان جنگ سرد تمام کشورهای صنعتی را فرا گرفته است. در این کشورها بحث دائمی بر سر تعریف دانشگاه، تحقیق، ارتباط با صنعت و در نهایت معنی حمایت دولت از دانشگاه و تحقیق و تأثیر این بحث ها بوی مفهوم آزادی دانشگاهی، در گرفته است. به نظر می رسد کشورهای مختلف صنعتی حداقل سه راه گوناگون را بر مبنای نیاز، اوضاع سیاسی و سابقه فرهنگی و تکنولوژیکی در پیش خواهند گرفت. آمریکا، آلمان و ژاپن نمونه نوعی کشورهایی هستند که یکی از این سه طریق، محور اصلی بحث سیاستگذاران دانشگاهی آنهاست که به اختصار به آنها پرداخته می شود.

آمریکل بعد از جنگ جهانی اول - به خصوص به هنگام جنگ جهانی دوم - سرمایه گذاری کلان برای تحقیق و توسعه را شروع کرد. در این میان، دانشگاه به عنوان مرکز اصلی تحقیقات بنیادی مستقل از نیاز کاربردی فوری جامعه شناخته شد. گزارش وان وارپوش<sup>7</sup> که پس از جنگ جهانی دوم منتشر شد، در این میان تعیین کننده و راه گشا بود. آنچه تا پایان جنگ سرد اهمیت داشت و برای تحقیقات بنیادی اساسی بود، آمریکاییها با واژه سراندیپ گرای (Serendipity) بیان می کنند. این لفظ از داستان ایرانی سه شاهزاده سراندیپ برگزیده شده است. این سه شاهزاده در گشت و گذار خود در سراندیپ از قضای روزگار و به تصادف گنجها یافتند و کشفها کردند. آنها می گویند: دوران سراندیپ گرای که در آن دانشمندان و پژوهشگران در دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی به پژوهشهای بنیادی مورد علاقه شان مشغول بودند و کشفیات تصادفی آنان به تکنولوژی تبدیل می شد، گذشته است و اکنون دوران علم و پژوهش راهبردی

(استراتژیک) شروع شده است<sup>8</sup> و جمهوریخواهان آمریکا اساساً کلیه رشد علم را در این کشور، در دست بخش خصوصی می دانند<sup>9</sup>. سیاستمداران آمریکایی به دانشمندان هشدار می دهند که نکند «فعالیتهای ناشی از کنجکاوی و سراندیپ گرای خود را در لفافه فعالیتهای راهبردی بچینند». این سیاستمداران کنجکاوی و سراندیپ گرای را شرارت می دانند، در حالی که دانشمندان علوم پایه از آن به عنوان شرافت یاد می کنند<sup>10</sup>. در این میان لفظ نفع و نافع بودن علم مطرح می شود. گرچه هر دو طرف علم را نافع می دانند، اما سیاستگذاران هدف را در نافع بودن می دانند. همین مبحث در انگلستان هم مطرح است. آنجا هم ترکیب «علم نافع» (Utilitarian Science) بسیار بحث بر انگیز بوده است<sup>11</sup>. از جمله استدلال دانشگاهیان برلّه سیاستگذاران این است که پیاده کردن مفهوم علم نافع در عمل بسیار پیچیده تر از آن است که طرفداران آن گمان می برند و اینکه هیچ معلوم نیست علم نافع ارزان تر باشد! این بحث به

ناچار به اداره دانشگاه‌ها کشیده شده است. آیا باید به دانشگاه به عنوان یک واحد تجاری نگاه کرد؟<sup>12</sup> آیا قوانین عرضه و تقاضا در مورد دانشگاه نیز صادق است. اگر این چنین است، چرا به انبوه متقاضیان تحصیلات دانشگاهی مدرک در مقابل پول تحویل نشود و چرا این همه کوشش برای ارتقای کیفیت و انجام دادن پژوهش صورت می‌پذیرد؟ این بخش‌ها هنوز در جریان است و تأثیرات سیاسی و اقتصادی آن رفته رفته هویدا می‌شود.<sup>13</sup>

در آلمان، تحولات دانشگاهی با تحولات سیاسی و اقتصادی ناشی از اتحاد آلمان شرقی و غربی همگام بوده است. به علاوه باید در نظر داشت که آلمان در 25 سال اخیر، پس از ناآرامی‌های دانشجویی دهه 1960 تحولاتی در ساختار آموزشی دانشگاه‌ها را پشت سر گذاشته است. به هر حال، بر خلاف آمریکا و انگلستان بحث علم نافع و پژوهش راهبردی در آلمان مطرح نیست، بلکه حتی وزیر جدید آموزش و پژوهش آلمان اعلام کرده است که بودجه

پژوهش‌های بنیادی افزایش خواهد یافت.<sup>14</sup> آنچه در آمریکا بع صورت جدال میان دانشمندان و سیاستگذاران و با الفاظ شرافت و شرارت در گرفته است، در آلمان به صورت تفاهم میان دانشمندان و صاحبان صنایع و نمایندگان سایر بخش‌های ذینفع در آمده است.<sup>15</sup> شاید یکی از علل این تفاوت را باید در این دانست که آلمان در نظامی‌گری آمریکا و انگلستان در 40 سال اخیر شرکت نکرده است و نیاز ارتش هیچگاه در اهداف علمی تعیین‌کننده نبوده است و به همین دلیل تعادلی میان نیاز به کنجاوی دانشمندان و نیاز اقتصادی جامعه بر اهداف علم حاکم شده است.

به ظاهر، ژاپن راه سومی را انتخاب کرده است، به این معنی نیاز به تحول دانشگاهی به نوعی دیگر بروز کرده است.<sup>16</sup> سال گذشته در ژاپن کنفرانسی تحت عنوان «دانشگاه مدرن به مثابه یک مرکز کیفیت»<sup>\*</sup> برگزار شد که عنوان کنفرانس و سخنرانی‌ها بیانگر تمایل ژاپن به تحول دانشگاه‌هایش به سمت



مراکز کیفی بود.<sup>17</sup> ژاپن در همان سال، یک رشته گام های کوچک اما مهم در جهت رفورم در دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی خود برداشته است.<sup>18</sup> این گام ها عمدتاً در جهت ایجاد «مراکز کیفیت» در دانشگاه ها و پژوهشگاه های دولتی بوده است. به نظر می رسد این رفورم در سال 1995 نیز ادامه خواهد داشت و تأثیر دیرپایی روی توسعه علوم و تکنولوژی در ژاپن خواهد گذاشت. مرسوم بوده است که بودجه دانشگاه ها میان 98 دانشگاه دولتی، بدون توجه به توانایی و بازده آنها، به تساوی تقسیم می شده است، از این جهت تشویقی برای مراکزی که مایل به کارهای کیفی هستند، وجود نداشته است؛ این امر در شرف تغییر است. ریشه این اصلاح در یک «ارزیابی خارجی» از چند مرکز تحقیقاتی ژاپن است. در این ارزیابی دانشمندان و متخصصانی از ژاپن و نیز از کشورهای دیگر، شرکت داشته اند. یکی از نتایج انتقادی این ارزیابی، عدم حضور دانشمندان خارجی در دانشگاه های ژاپن بوده است. در نتیجه این

ارزیابی بودجه «مراکز کیفی» یا «مراکز ممتاز» نسبت به بقیه مراکز دانشگاهی و پژوهشی افزایش یافته است. در کنفرانسی که قبلاً ذکر شد تمایل کشورهای دیگر آسیای شرقی نیز در ایجاد مراکز کیفیت مشهود است. بیانیه این کنفرانس قابل توجه است.<sup>19</sup>

تفاوت های فرهنگی، زبانی و اجتماعی مستلزم تفاوت میان نظام های دانشگاهی است، اما در این میان اصول مشترکی وجود دارد که می تواند به رشد و پرورش کیفیت و تعالی کمک کند؛

اول - کیفیت عالی، ضابطه اصلی در تصمیم گیری های مربوط به استخدام و توزیع بودجه های پژوهشی باشد.

دوم - کیفیت عالی در پژوهشی، عذری برای میانمایی در آموزش نباشد.

سوم - ارزیابی منظم و عینی از آموزش و پژوهش اساسی است.

چهارم - انعطاف (در مؤسسات و بخش ها) برای پاسخی به شرایط متغیر و برای درک موقعیت های پژوهشی - به خصوص میان رشته ای - اساسی است.

پنجم - مرکز متکی به استخدام داخلی بعید است بتواند یک مرکز کیفیت بشود یا باقی

بماند. با هیأت علمی خارجی باید تا حد امکان همچون افراد داخلی رفتار شود.

ششم- ارتباطات و شبکه بین المللی اساسی است.

هفتم- لازم است مراکز در هزینه کردن بخش قابل توجه بودجه و درآمد خود در پژوهش و آموزش آزاد باشند؛ مؤسسات تأمین کننده بودجه تنها تا آن حد بتوانند دخالت کنند که برای اطمینان از هزینه کردن مناسب بودجه عمومی، لازم است.

بیان این سه مورد نوعی از این جهت بود که بخش های شاخص در زمینه تحولات دانشگاهی و پژوهشی مطرح شوند، وگرنه کشورهای دیگر، چه جهان سومی<sup>20</sup> و چه صنعتی، از این امر مبرا نیستند. مسأله کشورهای بلوک شرق

سابق ماهیتاً از نوع دیگری است.<sup>21</sup>

#### 4- تحولات دانشگاهی در ایران

تحولات دانشگاهی در ایران قبل از انقلاب در دو تک نگاشت بررسی شده است.<sup>22</sup> همچنین برای یافتن اطلاعاتی در مورد چگونگی تأسیس مراکز آموزشی از اولین تماس های ایرانیان با غرب می توان به مرجع شماره<sup>23</sup> مراجعه کرد. و

این تحولات بسیار مؤثر، سریع و عظیم است. نکته قابل تعمق اینکه هیچ تفکر تحلیلی در ورای انگیزه های سیاسی و اجتماعی که منجر به این تحولات سریع و عظیم شده، دیده نشده است. آنچه نگران کننده است همین رها بودن تحولات و مهار نبودن آنهاست. این استدلال که توسعه اقتصادی کشور مستلزم نیروی کارآمد است و از این رو تعداد دانشگاه ها و تعداد دانشجویان باید افزایش یابد، هنوز یک استدلال بدوی بدون تعمق است. شاید تنها حرف دیگری که در این میان از سوی سیاستمداران مطرح شده، لزوم خودکفایی مالی دانشگاه ها است که یادآور تقلید کورکورانه ایرانیان صدر مشروطت از غرب است و بحث عایی که در امریکا و انگلستان در این مورد می شود با بحث هایی که در ایران می شود به کلی متفاوت است. در این میان اعتراض دانشگاهیان گاهی به صورت تأکید بر حفظ کیفیت و لزوم تأمین مالی دانشگاه ها بروز کرده و بحث ها از این جا دست فراتر نرفته است. مایلم در این جا بحسی را آغاز کنم که امیدوارم

متخصصان امور سیاست دانشگاهی را به تعمق بیشتر سازنده تر وادار کند.

در ماه های اول انقلاب فرهنگی و تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، بحثی جدی مبنی بر لزوم انتقال مدارس عالی از تهران به شهرستان ها در جهاد دانشگاهی در گرفته بود. قرار بر این بود که تنها چند دانشگاه بزرگ در تهران باقی بماند. این امر که نتیجه بحث مربوط به تمرکز زدایی فرهنگی از تهران بود،

تحقق نیافت، به عکس، این مدارس عالی در هم ادغام شد و به چند دانشگاه در تهران تبدیل شد. دانشگاه های علامه طباطبایی، پیام نور و صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی از این گونه اند.

تصمیم به تشکیل این دانشگاه ها در تهران، به تمرکز بیشتر فرهنگی و علمی در این شهر کمک کرد که پیامد آن تشکیل دانشگاه های تربیت مدرس اما حسین، اما صادق، شاهد و آزاد و واحدهای مختلف آن است و اخیراً نیز بعضی مراکز آموزش عالی وابسته به بخش های مختلف دولتی به آنها اضافه شده است. در مجموع، در کل ایران نیز تعداد دانشگاه ها رشد قابل توجهی

داشته است. به این رشد تعداد دانشگاه ها باید گسترش دانشگاه های قبلی را، چه به لحاظ سطح زیربنا و چه به لحاظ تعداد دانشکده ها و بخش ها و نیز تعداد رشته ها و مقطع های تحصیلی، اضافه کرد. به علاوه، در مدتی حدود ده سال، تعداد دانشجویان از حدود 250 هزار نفر به یک میلیون و 200 هزار، یعنی پنج برابر، رسیده است.

این رشد 500 درصدی تعداد دانشجو و نیز رشد سریع تعداد دانشگاه ها و مقطع های تحصیلی، به خصوص مقاطع تحصیلات تکمیلی را باید در مقابل وضعیت نسبتاً پایدار و ثابت تعداد هیأت علمی - به ویژه با مدرک دکتری - و نیز تعداد مقالات تحقیقاتی محققان ایرانی که شاخصی برای کیفیت است، قرار داد. 25 زمانی که تعداد موجود هیأت علمی دست اندرکار تربیت 200 هزار دانشجو بودند، بیشتر دانشگاه های ما زیر استاندارد بین المللی قرار داشتند، حالا با رشد، 500 درصدی، در مدت کوتاه ده سال، می توان تصور کرد که چه بر سر کیفیت دانشگاه های ما آمده است. متأسفانه به نظر می رسد هیچ یک از سیاستگذاران

آموزش عالی کشورمان غم کیفیت را نمی‌خورند و کیفیت آموزش عالی را گاهی به حدی دست کم می‌گیرند که به فروختن مدرک دانشگاهی شباهت دارد. اظهارات رئیس سابق دانشگاه پیام نور در جلسات عمومی که اعلان داشته آنها که دائم صحبت از کیفیت می‌کنند اشتباه

می‌کنند و اصلاً کیفیت یعنی چه، شاهی بر این ادعاست. مسئولان این دانشگاه به چه مجوزی رشته فیزیک را با چند مربی، راه اندازی می‌کنند؟ آیا ما علم را مسخره کرده ایم یا مانند ملانصرالدین اسیر تعارف شعاری خود شده ایم؟ دانشگاه‌های غیر انتفاعی غیر دولتی هیچ



گونه مسئولیتی در قبال کیفیت احساس نمی‌کنند و بدین ترتیب، بخش اعظم دانشگاه‌های ما به سمت کم‌ارزش تلقی کردن کیفیت آموزش عالی سوق داده شده که در نتیجه اعمال سیاست‌های غلط در گسترش بی‌رویه آموزش عالی بوده است. در این میان اندک دانشکده‌ها و مراکزی که تمام کوشش خود را در حفظ قداست و اعتبار علم و ارتقای کیفیت آموزش و پژوهش به کار گرفته‌اند، کما بیش در انزوا به سر می‌برند و تنها لطف مسئولان آموزش عالی در حق آنها این است که آنان را تحمل می‌کنند. سیاستگذاران و سیاستمداران ما معمولاً از مواجهه با این واقعیت‌های تلخ رنجیده خاطر می‌شوند. به همین دلیل، لازم است یادآوری کنم که تفکر و تعمق در مورد آموزش عالی و در مفهوم دانشگاه، با سیاستگذاری در این زمینه متفاوت است. در مقام بررسی و تحلیل واقعیت‌ها، باید بتوان به دور از هر گونه سیاستی، تفکر و تعمق و ارائه طریق کرد و در نهایت سیاستمداران هستند که باید انتخاب طریق کنند. تا به حال کوتاهی از متفکران جامعه ما بوده است که هیچ

گونه تعمقی در این زمینه نکرده‌اند و این سیاست غلطی است که سیاستگذار خود متفکر و تحلیل‌گر هم باشد، اما زمانی که متخصصی متفکر در زمینه سیاست دانشگاهی وجود نداشت، سیاستگذار و سیاستمدار طبیعتاً و به ناچار نقش متخصص را هم بازی می‌کند. در هر حال، واقعیت این است که جامعه ما راهی را رفته است و اکنون موقع آن رسیده که این راه رفته ارزشیابی و بازنگری شود.

به نظر می‌رسد چند عامل باعث بی‌رویه آموزش عالی ما شده است:

- 1- نیاز به متخصص و افراد ماهر برای توسعه اقتصادی کشور.
- 2- علاقه سنتی جامعه ما به مدرسه و احساس نیاز پدران و مادران برای به دانشگاه فرستادن فرزندانشان.
- 3- رشد دموکراسی و نیاز نمایندگان مجلس از هر نقطه ایران برای کسب اعتماد رای دهندگان و در نتیجه کسب آرای بیشتر و یا ارائه خدمات بیشتر به مردم منطقه خود. توجه داشته باشید که بیشترین فشار را برای تأسیس

دانشگاه‌ها در مناطق مختلف ایران، نمایندگان مجلس وارد می‌آورند.

4- فشار سیاستمداران برای افزایش آمار مربوط به آموزش عالی و کسب وجهه ملی بین المللی از این طریق.

در این میان، متأسفانه آنچه در نظر گرفته نشده است مفهوم آموزش در جامعه به طور کلی و آموزش عالی به طور خاص است. به هنگام بحث در مورد تحولات دانشگاهی در انگلستان، ذکر شد که مفهوم دانشگاه نافع و نیز دانشگاه به عنوان یک واحد تجاری در آن کشور شدیداً مورد بحث است. اما انگلستان دارای سنت دیرینه دانشگاهی با کیفیت عالی است و به همین دلیل این بحث‌ها به بیراهه نخواهند رفت. افزون بر این، متفکران دانشگاهی آنها به تحلیل این مشکل اجتماعی پرداخته‌اند و سیاستمداران آنها بدون توجه به تحلیل متفکران و تحلیلگران، تصمیم نمی‌گیرند، اما به نظر می‌رسد یه بار دیگر - با وجود وقوع انقلاب - برخی سیاستگذاران دانشگاهی ما به تقلید صرف از تحولات کشورهای انگلیسی زبان پرداخته‌اند در حالی که در ایران

اصلاً سنت دانشگاهی خوب و هنوز مقیاس وطنی درستی از یک دانشگاه مطلوب نداریم. توجه داشته باشیم که «بُهت» ما در مقابل غرب که از ثد و اندی سال پیش شروع شده هنوز کاملاً از بین نرفته است و کم نیستند کسانی که ناخودآگاه، داشتن مدرک از یک دانشگاه خارجی یا معادل ایرانی آن را، مجوزی برای هر اقدامی در آموزش عالی می‌دانند. در حالی که مدرک دکتری شروعی برای پلکان ترقی دانشگاهی و پژوهشی است و کمتر کسانی در سطح بین المللی فراتر از پله اول آن می‌روند. اما ما گاهی تمام سرنوشت دانشگاهی کشورمان را به دست این نوامدگان دانشگاهی می‌سپاریم که ناشی از تصور غلط سیاستمداران از علم نوین و راه‌های پیشرفت علمی در دنیای جدید است. و شبیه به آن است که یک حوزه علمیه را به دست طلبه‌ای بسپاریم که حداکثر توانش در حد تبلیغ در یک روستاست؛ و ما این چنین کرده‌ایم. البته نیاز شدید جامعه و فشار مردم برای تأسیس دانشگاه در مناطق مختلف را نباید از نظر دور داشت و این خود در

بیشتر موارد باعث شده است که سیاستمداران ما در مقابل این فشار تسلیم شده اند و مجوزهای دانشگاهی یا مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری صادر کرده اند. رشد سریع جمعیت نیز به این سیاست کمک کرده است.

نتیجه این رشد بی رویه بدون کیفیت ممکن است مشکلات سیاسی ناخوشایندی برای جامعه بیافزایند. در بهترین شرایط، حداکثر 50 درصد فارغ التحصیلان دانشگاهی ما کم و بیش از رشته تحصیلی خود سردر می آورند 50 درصد دیگر - که مدرک را در واقع خریده اند - سر بار جامعه خواهند بود. اگر خودشان افسرده نشوند و مشکل روانی پیدا نکنند، مشاغلی را - به خصوص اداری - اشغال خواهند کرد و به علت عدم توانایی تخصصی برای پیشرفت امور مشکل تراشی خواهند کرد. این امر مانع عمده ای برای توسعه خواهد شد. می دانیم که تخصص های میانی در توسعه اقتصادی بسیار اهمیت دارد. این افراد هیچ مهارتی فرانگرفته اند و می خواهند نقش متخصصان میانی را، مثلاً در امور اداری کشور، به عهده

بگیرند. عده ای نیز - اگر دولت سیاست جدی توسعه و خصوصی سازی را در پیش بگیرد - به خیل بیکاران مدرک دار خواهند پیوست، زیرا این مدرک داران توان کار در بخش خصوصی را نخواهند داشت، البته بیشتر آنان سعی خواهند کرد با حفظ ظواهر انقلابی یا مطلوب جامعه، در بخش های مختلف دولتی از جمله آموزش و پرورش به خدمت مشغول شوند که در هر دو صورت مشکلات سیاسی و فرهنگی جدی برای کشور ایجاد خواهند کرد.

اکنون که شرایط این چنین شده است، چگونه برای آینده برنامه ریزی کنیم؟ این بحث را در دو قسمت مطرح می کنیم: ابتدا می پردازیم به نقشی که دانشگاهیان و تشکل های علمی و فنی حرفه ای، مانند انجمن های علمی، می توانند به عهده بگیرند، سپس به نقش دولت خواهم پرداخت.

**در تعریف نقش متخصصان باید به چند نکته توجه داشت:**

1- به نظر می رسد رشد کمی - البته با آهنگ کندتر - ادامه خواهد داشت.

احتمال توقف این رشد تا انتهای برنامه پنجساله دوم توسعه کشور سفر است.

2- سرمایه گذاری دولت برای رشد کیفیت در برنامه دوم بسیار کم خواهد بود و بیشتر بودجه ناچیز تحقیق و توسعه کل کشور را طرح های عمرانی یا گسترش کمی دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی خواهد گرفت. به هر حال، افزایش مطلق بخش آموزش عالی در برنامه دوم حدود 10/5% است، یعنی یکی از کمترین درصدهای رشد!

3- گرچه بحث بهره وری در کشور شروع شده است، اما تا حصول نتایج عملی هنوز سال ها فاصله است. به همین دلیل انتظار تغییر محسوسی در مدیریت علمی را، در جهت افزایش بهره وری علمی، در برنامه دوم نباید داشت.

4- هر گونه تغییری در جهت سیاستگذاری های علمی دولت را به دلایل گوناگون - نمی توان قبل از برنامه سوم یا حتی چهارم توسعه کشور انتظار دانست.

اکنون، با توجه به موارد ذکر شده، چه می توان کرد؟

1- به دلایلی که در بالا ذکر شد، رشد کمی، درگیر شدن تعداد زیادی از متخصصان و هیأت علمی را در آموزش مقطع های مختلف می طلبد. در این میان حدود ده درصد متخصصان که همواره بخشی از توان خود را صرف پژوهش می کنند باید بکوشند این توان را افزایش دهند و همچون فانوس دریایی عمل کنند و راهنمایی باشند برای آنهایی که در کمیت غرق شده اند و نیز راهنمایی باشند برای جامعه تا بدانند مقیاس درست علمی و صنعتی چیست.

2- همان ده درصدی که ذکر شد باید در حد توان خود درگیر تحقیقات جوانانی شوند که در مقاطع دکتری مشغول به تحصیل اند؛ هم راهگشای آنها باشند و هم به رقابت با آنها پردازند تا سطح علمی خود را حفظ کنند.

3- همچنین در سطوح میانی تخصصی، باز هم حدود ده درصد هستند که کار خود را جدی می گیرند، مانند کارشناسان یا تکنسین هایی که در مراکز تحقیقاتی یا صنعتی یا خدماتی مشغول اند. این گروه نیز باید بکوشند با



انجام کار کیفی و «استاد» شدن در جامعه تعیین کننده و همچنین با کار خود توان پژوهشی کشور را از طریق کمک به گروه اول بالا ببرند.

4- هر دو گروه ذکر شده، با تمام توان در مقابل شیادیهای علمی و فنی، ارائه نازل خدمات علمی و فنی و از هم پاشیدن و به ابتذال کشاندن مراکز پژوهشی و خدماتی ایستادگی کنند.

5- این دو گروه به هر طریق که می توانند توان خود را در شکوفایی هر نوع استعداد، به خصوص در جوانان، به کار گیرند. از این طریق، علاوه بر کمک به تربیت نسل جوان، به گونه ای که در خور یک جامعه پیشرفته باشد، تا حد امکان در رفع افسردگی های ناشی از سرخوردگی جوانان در مراکز آموزش عالی بکوشند.

6- بکشیم با تاوان علمی و فنی خود جامعه را به طور عام و سیاستمداران و صاحبان صنایع را به طور خاص متقاعد کنیم که با کیفیت بودن کارهای علمی و فنی، راه اصلی نجات اقتصادی و حتی سیاسی و نظامی

کشور است و ارزش دارد که برای ایجاد آن سرمایه گذاری کلان شود.

7- نگران «سلطه کمیت» و همکاری که هماهنگ با سیاست جامعه کیفیت را طرد می کنند، یا به تمسخر می گیرند و یا اصلاً در مقابل سیطره کمیت در جامعه واداده اند، نباشیم. در نهایت، پس از رفع موانع فکری و آمادگی سیاسی و اقتصادی جامعه، این گروه از بوته آزمایش تاریخ سرفراز به در خواهد آمد.

8- پژوهشگران و کارکنان علمی کیفی از هر فعالیتی در جهت آموزش کیفی حرفه ها و مهارت ها حمایت کنند و خودشان درگیر این آموزش ها بشوند، تا هم سطح مهارت ها را در جامعه افزایش دهند و هم مفید بودن تخصص خود را نشان دهند. برای این کار لازم است - به خصوص برای دانشگاهیان - تجربه های محدود خارج از کشور خود را کنار بگذارند، تنها به تخصص خود در یک زمینه محدود نگاه نکنند و تخصص خود را به نیازهای جامعه در صدر فعالیت های علمی خود قرار دهند.

9- با تمام توان بکوشند با استفاده کامل از راه های قانونی در آموزش عالی و امکانات مراجع بین المللی مانند یونسکو و سازمان کنفرانس اسلامی، از توان متخصصان ایرانی خارج از کشور، برای اهدافی که در بالا ذکر شد، استفاده شود.

اعتقاد راسخ دارم و بسیار خوش بین هستم که حتی اگر در آینده نزدیک تغییر محسوسی در سیاست دولت در زمینه آموزش عالی ایجاد نشود، اقدام هایی که قبلاً ذکر شد، می تواند تأثیر بسیار محسوسی در ارتقای سطح علمی و تکنولوژیکی کشور بگذارد.

اکنون نقش دولت چه می تواند باشد؟ سیاستمداران جامعه که ظاهراً هنوز متقاعد نیستند اشاعه کیفیت ضروری تر از افزایش کمیت است، حداقل باید به چند نکته توجه داشته باشند؛ بررسی یا انجام این نکته ها شهادت سیاسی خارق العاده نمی طلبد و کمابیش بدون تغییر سیاست های موجود انجام پذیر است:

1- سیاستمداران بکوشند با هنجارهای دنیای علمی و صنعتی جدید

برای ارزیابی کیفیت محققان آشنا شوند و بدانند که مدرک دکتری، حتی از معتبرترین دانشگاه های دنیا، ملاک مناسبی برای کیفیت نیست.

2- اگر سیاستمداران نمی توانند همه مدیران علمی جامعه را با ملاکی که در بالا ذکر شد انتخاب کنند، دست کم از این امر مطلع و بدان آگاه باشند که به هنگام ارزیابی این گونه مدیران و موسسات تحت مدیریت آنها، حتماً از محققانی استفاده کنند که با ملاک های بین المللی مذکور انتخاب شده اند. در این صورت سیاستمداران تا حدودی از مواجهه با اطلاعات غلط مصون می مانند. شاید سیاستمداران - به هر دلیل - مجبور باشند در انتخاب مدیران موسسات علمی تصمیم سیاسی بگیرند، اما این اشتباه بزرگی است که در ارزیابی آنها از همین مدیران علمی که با ملاک سیاسی انتخاب شده اند مدد بگیرند.

3- اگر به دلایل سیاسی نمی توان تغییر اساسی در سیاست رشد کمی آموزش عالی داد، دست کم بخشی از بودجه را برای افزایش کیفی چند مرکز کیفی نمونه صرف کنند.

4- سیاستمداران و مدیران دولتی توجه کنند که افزایش مهارت ها در جامعه، الزاماً به معنی افزایش فارغ التحصیلان دانشگاهی نیست. آنچه کشور ما برای توسعه اقتصادی خود لازم نیست هر شهر یا روستا - شهر دانشگاه داشته باشد، اما لازم است مراکزی برای آموزش و افزایش مهارت های متناسب با نیاز محیط داشته باشد. راهی که در آموزش و پرورش تحت عنوان «کار دانش» باز شده است باید به لحاظ کمی و کیفی توسعه یابد.

5- به دلیل مواردی که در بالا ذکر شد، هر مرکز آموزشی که مطالبی ظاهراً در سطوح بالاتر از دبیرستان در آن تدریس می شود، «دانشگاه» نیست. متأسفانه این علاقه بدوی و تفکیک نشده مردم ما به «بهترین»ها در این مورد هم کار دست جامعه ما داده است وگرنه بهتر بود بسیاری از دانشگاه های موجود با عنوان «مدرسه عالی» فعالیت می کردند. حالا که نمی توان این لفظ را عوض کرد، شاید این پیشنهاد عملی باشد که نا دانشگاه های کیفی به «مدرسه عالی» یا حتی تنها «مدرسه»

تبدیل شود. در هر حال، تفاوت گذاری لازم است وگرنه ادامه چنین روندی، بسیاری از آموزشگاه ها، با این استدلال که توان علمی معلمان و نیز امکانات آموزشی و گاهی پژوهشی آنها، از بعضی دانشگاه ها کمتر نیست، توقع تغییر نام به دانشگاه را خواهند داشت.

6- ارتباط علمی سیاستمداران با جامعه باید از مجراهای صحیح باشد. مشاوران مورد وثوق سیاستمداران اگر آموزش علمی کافی ندیده باشند در مسائل علمی اشتباه های اساسی می کنند و سیاستمداران را به تصمیم های اشتباه با تبعات گاهی خفت بار می کشانند. همواره، سیاستمدار باید توجه کند که خود سیاستمدار است و قادر است تصمیم سیاسی بگیرد، از این جهت باید از مشاورانش اطلاعات کامل تحلیلی برای تصمیم های سیاسی انتظار داشته باشد. اگر مشاور هم سیاست را وارد تحلیل ها و اطلاعاتش بکند، آن گاه به طور قطع سیاستمدار تصمیم های نادرست خواهد گرفت. به این ترتیب علم در جامعه ابتر می ماند و همه چیز سیاسی می شود.

7- بودجه های کلان پژوهشی به دست کسانی سپرده شود که توانایی هزینه کردن بهینه بودجه های کمتر را از خود نشان داده اند. در غیر این صورت، کار کلان به دست مردان خرد و کار خرد به دست مردان کلان سپردن است که تاریخ تبعات آن را به ما آموخته است.

در مجموع، امیدوارم بحث سازنده ای در مورد تعریف و نقش دانشگاه در کشورمان شروع شود و در آن هم سیاستمداران و هم دانشگاهیان علاقه مند شرکت کنند. آنچه اکنون می توان گفت و باید هر دو طرف توجه جدی به آن بکنند این است که:

1- دانشگاه یک واحد تجاری نیست؛ اگر هم کسانی بخواهند این لفظ را به کار ببرند باد اول تعریف دقیق تری از آن ارائه بدهند که نمی تواند همان عرف موجود در ایران باشد. با این عرف تنها آموزشگاه ها و آموزشکده ها رامی توان واحد تجاری نامید.

2- دانشگاه دیگر نمی تواند مستقل از نیاز جامعه، چه نیاز معنوی و چه مادی، فعال باشد و دانشگاهیان نم توانند

برای رفع نیازهایی که خودشان تعریف می کنند، تقاضای بودجه دولتی بکنند.

3- دانشگاهیان باید به نیازها و مشکلات جامعه، از جمله این مشکل که چرا جامعه از آنها حمایت نمی کند، به صورت علمی بنگرند و راه حل های علمی بیابند و از این طریق کسب اعتماد کنند.

4- دولت و جامعه نباید از دانشگاه ها، بودجه پژوهشی بسیار اندکی دارند، تقاضاهای کلان داشته باشد.

5- رفع نیاز دانشگاهیان الزاماً به معنی افزایش حقوق نیست؛ ایجاد امکانات علمی در خور و تأمین بهداشت و آموزش خانواده آنان بسیار اساسی تر است.

6- بخشی از تعریف دانشگاه و انواع آن و وظیفه ای که بر عهده دارد، باید به حس کنجکاوی مردم، به عشق مردم در یافتن راز کائنات - که یکی از شریف ترین خصلت ها انسانی است - پاسخ دهد. به این ترتیب، بخشی از دانشگاه باید به گسترش مرز دانش، در تمام زمینهای ممکن به لحاظ اقتصادی، پردازد.

14- Alison Abbott, German Minister Backs More Growth for Basic Research, *Nature*, 373, 648 (1995).

15- ر.ک. به مرجع 13، ص 7.

16- برای بحث تفصیلی در مورد دانشگاه ها و

مراکز پژوهشی ژاپن مراجعه کنید به

*Nature*, 359, 573-582, (1992)

17- John Maddox, How to Pursue Academic Excellence, *Nature*, 372, 721 (1994).

18- ر.ک. به مرجع 13، ص 6.

19- ر.ک. به مرجع 17.

20- J. S. Cdean with D. Court, University Development in the Third World. Pergamon Press, Oxford, 1993.

21- S. P. Kapitza, The Future of Science in Russia, *Beam Line*, Fall / Winter 1993, 10.

- What Next for Science in Central Europe, *Nature* 372, 591-610, 1994.

22- ر.ک. به مرجع 2 و همچنین مرجع بالا.

23- Abdol Hossein Samimi, M. Reza Vaghefi, Darius Publivations, Interbook, New York, 1978.

24- حسین محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، دانشگاه تهران، 1354.

25- ر.ک. به مرجع 4 (توسعه علمی کشور)، ص 49.

### یادداشتها

\* مرکز کیفیت در مقابل Center of excellence آمده است.

قدردانی: از آقای مهندس بیاتی،

معاون اداری مالی دانشگاه صنعتی

شریف برای تذکراتی سودمند متشکرم.



### مراجع:

1- Phility H. Abelson, *Science*, 267, 155, 1995.

2- غلامحسین صدری افشار، سرگذشت

سازمان ها و نهادهای علمی و آموزشی در

ایران، تهران، وزارت علوم و آموزش عالی.

3- نورالله کسایی، نظامیه و تأثیرات علمی و

اجتماعی آن، تهران، امیر کبیر، 1363. همچنین

ر.ک. به مرجع 2.

4- رضا منصوری، خفت یا افتخار، خبرنامه

انجمن فیزیک ایران، زمستان 73، ص 2.

همچنین ر.ک. به: رضا منصوری، توسعه علمی

کشور، تهران، مرکز انتشارات کمیسیون ملی

یونسکو در ایران، 1373، ص 129.

5- J. A. Perkins, B. B. Israel, Higher Education: From Autonomy to Systems, *ICED*, 1972.

6- John de la Mothe, Paul Dufour, Is Science Policy in the doldrums, *Nature* 374, 209, 16. March 1995.

7- علم، تکنولوژی و حکومت فدرال

8- R. W. Schmitt, Public Support of Science: Searching for Hammony, *Phys. Today*, Januay 1994, 29.

9- Collin Macilwaln, *Nature* 373, 91 (1995).

10- ر.ک. به مرجع 8

11- The year of Utilitarian Science? , *Nature* 373, 1 (1995).

12- The Dangers of the University Business, *Nature* 372, 579 (1994).

13- 1995: Science in Search of Strategise, *Nature* 373, 5-9, (1995).